

## اسطوره‌شناختی چگونگی و چرایی سفر قهرمان در کارنامه اردشیر بابکان

مختار ابراهیمی<sup>Ⓛ</sup>

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

### چکیده

کارنامه اردشیر بابکان از متن‌های مهم اسطوره‌ای و حماسی در ادبیات پهلوی، در پی اسطوره‌سازی و برساختن قهرمان بنیان‌گذار دولت ساسانی است. اینکه چرا و چگونه این متن به مقابله با گفتمان رقیب اشکانی رفته و سعی در پیروزی گفتمان خود داشته، پرسش اصلی این پژوهش است. فرضیه مهم پژوهش، این است که نیروهای انسانی و طبیعی و فراطبیعی در این روایت با هماهنگی به برساخت و استوار داشت گفتمانی دست‌یافته‌اند که گونه‌ای دیگر از اندیشه و به تبع آن نوعی از زندگی را به نمایش می‌گذارند. قهرمان در روایت کارنامه، هم با تلاش‌ها و کوشش‌های خود و یارانش و هم به یاری شخصیت‌های دیگر که از صف رقیب جذب می‌کند، به نبردی پیگیر دست می‌یازد. این پژوهش با نگاهی اسطوره‌شناختی، با توجه به مراحل سفر قهرمان از دیدگاه جوزف کمپبل، به تطابق و هماهنگی نیروهای تأثیرگذار راه پیچیده پیروزی اشاره می‌کند. این پژوهش به شیوه تحلیلی - توصیفی در پی رسیدن به چرایی سفر قهرمان است. بیان رهایی کشور از پراکندگی، هدف پژوهش و توضیح چگونگی رسیدن به انسجام شهریاری در ایرانشهر، نتیجه روایت کارنامه اردشیر بابکان بوده است. هر یک از شخصیت‌های کارنامه به گونه‌ای نقش خود را در راه بازگرداندن ایرانشهر به یگانگی ملی بازی می‌کنند و یادآور نقش رهایی رهنندگان اسطوره‌ای در اساطیر ایرانی می‌شوند.

**کلیدواژه:** اردشیر بابکان، جوزف کمپبل، اسطوره، قهرمان، ایرانشهر.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۲/۲۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۴/۰۲

Email: m.ebrahimi@scu.ac.ir

## مقدمه

پیش از طرح بحث و مقایسه میان مراحل دگردیسی و دیگرگونی شخصیت اصلی داستان *کارنامه اردشیر بابکان* به دیدگاه جوزف کمپبل<sup>۱</sup> می‌پردازیم؛ جوزف کمپبل هنگامی که به تحول و دگردیسی قهرمان می‌پردازد، پس از طرح تجلی الهی خالق در شخصیت‌های بی‌زمان عصر اسطوره‌ها، از مرحله دوم که تاریخ بشری است، سخن می‌گوید. (ر.ک. کمپبل ۱۳۹۸: ۳۱۹) او از اینجا به بعد، از مراحل سیر قهرمان بخش‌بندی دیگری به دست می‌دهد که با داستان اردشیر بابکان همخوانی دارد: ۱. کودکی قهرمان؛ ۲. قهرمان در نقش جنگجو؛ ۳. در نقش عاشق؛ ۴. امپراتور؛ ۵. ناجی جهان؛ ۶. قدیس؛ ۷. عزیمت قهرمان. (همان: ۳۶۶-۳۲۴)

به‌طور خلاصه در مرحله کودکی، قهرمان به‌عنوان تجلی خاصی از سنت خداوندی تجسم می‌یابد. کودک در مکانی مهم از جهان زاده می‌شود که ناف جهان است. این میلاد یا جسمانی است یا روحانی که تولد مجدد نام می‌گیرد. تولد مجدد یا تولد روحانی قهرمان در سرزمینی است که تبعیدگاه اوست و این تبعید برای بلوغ جسمی و فکری او بایسته است. قهرمان باید از این سرزمین تبعیدی در نقش جنگجو به سرزمین اصلی خود بگریزد. او در این بازگشت دست به اژدهاکشی می‌زند تا به قهرمانی نزدیک شود. (همان: ۳۳۷-۳۴۳)

در این بازگشت قهرمان جلوه‌ای از عشق را از خود باز می‌تاباند، چرا که معشوق زن در حقیقت گویی سرنوشت اوست. این سرنوشت به معنای رهایی است که به زندان و رهایی از آن تعبیر می‌شود. به هر روی قهرمان باز می‌گردد تا نماینده پدر در میان انسان‌ها باشد و این مرحله را کمپبل نقش امپراتوری قهرمان می‌نامد. (همان: ۳۴۴-۳۴۸) در این راستا می‌خوانیم که «دو درجه تشرّف به درگاه پدر وجود دارد. در درجه اول، پسر به‌عنوان پیام‌آور باز می‌گردد، ولی در درجه دوم، پسر با این حکمت باز می‌گردد که «من و پدر یکی هستیم.» قهرمانان نوع دوم که بزرگ‌ترین بیداری است، ناجیان جهان‌اند.» (همان: ۳۵۱)

1. Joseph Campbell

کمپیل قدم گذاشتن به وادی بی بازگشت را نقش قدیسی قهرمان شناخته است که به بعد معرفتی سفر قهرمان در کنار نجات‌دهندگی اشاره می‌کند. (کمپیل ۱۳۹۸: ۳۵۵) به نظر می‌رسد که همه مراحل گفته شده در سیر قهرمانی اردشیر بابکان حضور دارند جز این مرحله قدیسی؛ مگر آنکه مرگ اردشیر را با این مرحله همخوان بدانیم، چرا که خود کمپیل هم این مرحله را با مرحله عزیمت قهرمان پیوند زده و از آن به مرگ قهرمان تعبیر کرده است؛ «آخرین عمل قهرمان که در زندگی نامه‌اش می‌آید مرگ یا عزیمت اوست.» (همان: ۳۵۷)

### پیشینه پژوهش و شیوه آن

پژوهش حاضر رویکردی اسطوره‌شناختی دارد و داستان زندگی اسطوره‌ای شده اردشیر بابکان را با توجه به ظرفیت‌های تفسیری، مورد تحلیل قرار می‌دهد و از این رو با پژوهش‌هایی که جنبه تاریخی صرف و یا رویکرد روایت‌شناسی و عناصر داستانی دارند چندان اشتراکی جز در موارد بسیار جزئی ندارد. درباره کارنامه اردشیر بابکان پژوهش‌های ارزشمندی به انجام رسیده است که از آن میان می‌توان به شماری از آنها اشاره کرد؛

۱. راشد محصل و موسوی (۱۳۸۹) در مقاله «بررسی عناصر داستانی در متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان» فراز و فرود عناصر داستانی این روایت را تجزیه و تحلیل کرده‌اند.

۲. زارع و آقا حسینی (۱۳۹۴) در مقاله «تحلیل ساختار طرح داستان اردشیر بابکان» به جنبه‌های روایت‌شناسی آن پرداخته‌اند.

۳. جلیلیان (۱۳۹۷) در مقاله «اردشیر بابکان و خدایانو آناهیتا» به پیوند اردشیر و آناهیتا در فضای نقش اوستایی این ایزدبانو پرداخته که چرا این پادشاه ساسانی سرهای کشتگان در جنگ‌های خود را به آذر آناهیتا پیشکش می‌کرده است. این مقاله نشان می‌دهد که اردشیر بابکان با ایزدبانو آناهیتا پیوند دینی داشته است که

در پژوهش حاضر این پیوند از نظر جنبه‌های اسطوره‌ای مورد تحلیل قرار گرفته است.

۴. بهرامیان (۱۳۹۸) در مقاله «اردشیر بابکان از آرگبدی تا شاهنشاهی» به خیزش بنیان‌گذار ساسانی به‌عنوان یک رخداد تاریخی از آغاز تا پیروزی و رسیدن به شاهنشاهی با توجه به منابع تاریخی پرداخته است.

### پرسش‌های پژوهش

۱. عواملی مؤثر در تغییر و تحول شخصیت قهرمان کارنامه اردشیر بابکان که به‌نوعی سرچشمه امید و آرزو برای خویشکاری‌های مخاطب در زندگی نیز هستند، کدامند؟
۲. عوامل تأثیرگذار در روایت کارنامه چه وجهی از اساطیر را آشکار می‌سازند؟
۳. زنان کارنامه با کدام اسطوره‌های ایرانی بیش‌تر پیوند برقرار می‌کنند و چرا؟
۴. با توجه به دیدگاه جوزف کمپبل، چگونه و در چه مراحل گفتمان کارنامه اردشیر بابکان در تقابل با گفتمان اردوان اشکانی قرار می‌گیرد؟

### فرضیه‌ها

۱. نمادهای فراطبیعی در کنار شخصیت‌های انسانی و نیروهای طبیعی، قهرمان کارنامه را به تغییر و تحول فرا می‌خوانند؛ این نمادها در کنار خویشکاری‌های شخصیت‌های روایت، می‌توانند امید و آرزو را در اندیشه مخاطب معنا دهند.
۲. نمادها و شخصیت‌های روایت کارنامه، اسطوره‌های پشتیبانی‌کننده ایرانی را فعال می‌سازند.

۳. آشی و آناهیتا با شخصیت‌های زن در *کارنامه*، پیوند یافته و آنها را به یاری و راهنمایی قهرمان در جهت زندگی دادگرانه برمی‌انگیزانند.
۴. مراحل سفر قهرمان در دیدگاه جوزف کمپبل با روایت *کارنامه* بسیار همخوانی یافته و تقابل دو نوع گفتمان رقیب، یعنی گفتمان ساسانی و اشکانی را در جهت پیروزی یکی و کنار رفتن دیگری نشان داده است.

### هدف پژوهش

هدف اصلی این پژوهش، بیان چرایی و چگونگی تقابل و ستیز میان دو گفتمان ایرانی، اشکانی و ساسانی است که با وجود همسانی‌های روساختی، در ژرف‌ساخت آیینی و اسطوره‌ای، در نبرد با هم و در پی شکست همدیگر هستند؛ نیروهای یک گفتمان اندک رنگ می‌بازند و در گفتمان دیگر دچار تغییر و دگردیسی می‌شوند.

### ضرورت و اهمیت پژوهش

این‌گونه پژوهش‌ها از یک سو مفاهیم بنیادین فرهنگی و اسطوره‌ای را آشکار می‌کند و از سوی دیگر گونه‌ای از دسته‌بندی ژانری را ایجاد می‌کند که در شناخت متن‌های ایرانی کاربرد می‌یابد. شاید اصطلاح نظریه به‌عنوان ژانر که در مطالعات ادبی مطرح شده است، (ر.ک. کالر ۱۳۸۲: ۹) بتواند در اینجا به فهم مسئله یاری برساند؛ به سخن روشن‌تر با مطالعه متن‌هایی مانند *کارنامه اردشیر بابکان* که یک فکر مسلط یا یک وجه اندیشگی غالب را پی می‌گیرند، چنان‌که در این پژوهش به ستیز میان اندیشه ملوک‌الطوایفی و ایران‌شهری پرداخته‌ایم، به نظریه‌ای ژانری به نام ژانر رهایی‌بخشی

در داستان‌های ایرانی دست می‌یابیم و می‌توانیم متن‌هایی از این دست را در یک رده قرار دهیم.

### چکیده داستان اردشیر بابکان

بابک از سوی پادشاه اشکانی، اردوان، فرمانروای شهر اسطخر است. او سَرشَبانی به نام ساسان دارد. در خواب می‌بیند که خورشید بر فراز سرِ ساسان می‌درخشد. بابک در می‌یابد که ساسان که از تبار دارای‌داریان است، خودش یا فرزندش به پادشاهی ایران می‌رسد. از این‌رو، دختر خود را به ساسان می‌دهد. اردشیر زاده می‌شود. اردشیر هنگامی که به پایتخت اردوان می‌رود او را دشمن خود می‌یابد. اردشیر ناچار می‌شود که به سوی پارس بگریزد. در این سفر میان اردوان و اردشیر چندین جنگ رخ می‌دهد که اردشیر پیروز می‌شود.

### طرح و تحلیل بحث

در این مقاله کوشش می‌شود که ظهور اسطوره‌رهای دهنده دینی و سیاسی در مراحلی که از داستان اردشیر بابکان بر می‌آید نشان داده شود؛ این رهایی در بازگشت به زمانه‌ای است که پیش از اسکندر رومی در ایران‌شهر برقرار بوده است. از این‌رو، در آغاز داستان از تنها پادشاهی که یاد می‌شود، دارای‌داریان است که به دست اسکندر کشته شده و شخصیت قهرمان داستان، اردشیر بابکان، از تبار دارای‌داریان است. (ر.ک. کارنامه ۱۳۷۸: ۵)

«ساسانیان اندیشه ایران‌شهر (امپراتوری آریاییان) را به‌عنوان مفهومی سیاسی خلق کردند که یکی از هدف‌های آن، مشروعیت بخشیدن به خویش به‌عنوان وارثان امپراتوری باستانی بزرگ ایران و نیاکانشان (هخامنشیان)، و به‌عنوان جانشینان

شاهان اسطوره‌ای باستانی و به‌عنوان پیروان دین زرتشت که ریشه در ایران داشت، بود.» (ویسهوفر ۱۳۹۶: ۲۰۹)

اردشیر که در نقش یک بنیان‌گذار دادگر در *کارنامه* نشان داده می‌شود، در راه رسیدن به فرمانروایی، افزون بر داشتن ویژگی‌های قهرمانی، مراحل دگرذیسی شخصیتی را که کمپیل یادآوری می‌کند، در زندگی خود آشکار می‌سازد. *کارنامه* اردشیر بابکان، یادکرد ارزش و اهمیت حماسه این پهلوان - شاه ایرانی است و چیرگی او بر ملوک الطوایف پس از اسکندر، مهم‌ترین کار او بوده است. (ر.ک. *کارنامه* ۱۳۷۸: ۲۷۵) از این رو، می‌توان گفت که یادکرد نقش اسکندر در پراکندگی سرزمین‌های ایرانی، اشاره به نبرد اسطوره‌ای بیگانه و ایرانی، بدی و نیکی، و تاریکی و روشنی است که این بار بر دوش اردشیر نهاده شده است و از سخن بلعمی نیز می‌توان همین معنا را برداشت کرد که می‌نویسد: «چون از مُلک اسکندر چهارصد سال بگذشت... اردشیر پاک بیرون آمد به زمین پارس به شهر اصطخر.» (*کارنامه ساسانیان* ۱۳۴۹: ۲۹)

## چرایی و معنای سفر قهرمان

در تحلیل روایت *کارنامه* اردشیر بابکان با قهرمانی روبه‌رو هستیم که: «ارسطو می‌گوید که قهرمان نباید جنایت کار باشد، ضمناً بسیار پرهیزگار و صحیح‌العمل نیز نباید باشد. باید از خوشبختی به تیره‌روزی افتاده باشد اما نه بر اثر جنایت بلکه در نتیجه یک اشتباه.» (سیدحسینی ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۱۱)

دیدگاه کمپیل دربردارنده دو ایده مهم و حیاتی است؛ یکی تکرار شوندگی کهن‌الگو و دوم حضور آرزوی جاودانگی در درون قهرمان سفر است. «یک داستان بزرگ و یک قهرمان اصلی و یک ضد قهرمان و عناصر مرتبط دیگر آن در تمام تاریخ بشری در حال تکرار است.» (اخوانی و محمودی ۱۳۹۷: ۴۹) از این رو، می‌توان گفت که روایت

کارنامه اردشیر بابکان نیز مانند دیگر روایت‌های اسطوره‌ای «کهن‌ترین شکل آرزوی جاودانگی است.» (بهمنی و نیرومند ۱۳۹۱: ۴) کمپیل در قهرمان هزارچهره، با بررسی روایت‌های کهن‌الگویی بر این ایده تأکید می‌کند که چگونه کهن‌الگوی سفر قهرمان در هر زمان و مکان خود را در قالبی جدید تکرار می‌کند تا انسان را به سیروسفر درونی و شناخت نفس راهنمایی کند. (ر.ک. طاهری و آفاجانی ۱۳۹۲: ۳) در دیدگاه کمپیل، سفر قهرمان به پیوند جهان فراطبیعی با دنیای بشری تعبیر شده است. (ر.ک. کمپیل ۱۳۹۸: ۳۲۴) در روایت‌های حماسی- اسطوره‌ای، پهلوانان از وجهی استثنایی برخوردارند که این یکتایی سبب پیروزی آنها می‌شود. «انسان‌هایی که با عبور از افق‌های محدودکننده نوع بشر، با عطایا و برکاتی بازگشته‌اند و هر انسانی که همان شجاعت و ایمان را داشته باشد، می‌تواند به آن برکات برسد.» (همانجا)

### نخستین قهرمان

در اساطیر، کارهای مقدسی که نخستین بار به انجام رسیده، بسیار ارجمندند؛ چراکه کارها یا خویشکاری‌های دیگر در زمان‌های بعد، به‌گونه نمادین، تکرار آن کارهای نخستین هستند. (ر.ک. اسماعیل‌پور مطلق ۱۳۹۳: ۲۳-۲۵) از این‌رو، هم نخستین کسی که به آن کارها دست یازیده و هم خود کارها به‌عنوان کهن‌الگو برای قهرمانان آینده آینه‌گردانی می‌کنند. در واقع، کار قهرمانان در راستای کار آفرینش نخستین قرار می‌گیرد؛ «زیرا تکرار نمادین واقعه آفرینش، تلویحاً نمایان‌گر تحقق دوباره آن واقعه ازلی آغازین است تا کل گیتی و کائنات به همان شرایطی که در آن زمان داشت می‌رسید: پاک و خالص، قدرت‌مند، تأثیرگذار و سودمند.» (الیاده ۱۳۹۴: ۱۴)



روایت‌های حماسی - اسطوره‌ای دیگر مانند روایت *کارنامه* نیز این دو وجه اساطیری و پادشاهی را یکجا در خود دارند. اردشیر در روایت *کارنامه* در زنجیره نجات‌بخش‌ها قرار می‌گیرد که یکی پس از دیگری می‌آیند تا جهان را به رستاخیز برسانند. (ر.ک. اوشیدری ۱۳۷۸: ۲۹۴؛ بهار ۱۳۷۶: ۲۹۰؛ *بندهش مندی* ۱۳۸۸: ۸۶) از این رو، می‌توان گفت که *کارنامه اردشیر بابکان* حلقه‌ای از زنجیره فرمانروایی ایرانی است که از آفرینش می‌آغازد و پس از گذراندن دوره‌های نبرد با تاریکی اهریمنی به پیروزی می‌رسد. اردشیر هنگامی که آگاه می‌شود فرزند و همسرش زنده هستند، با شادی بسیار این باور را یادآوری می‌کند و می‌گوید: «آنچه به من آمد به هیچ دهیوبد نیامد که پیش از هزاره سوشیانس و رستاخیز و تن‌پسین بوند که فرزندم ایدون نیکو از مُردگان باز آمد.» (*کارنامه* ۱۳۷۸: ۱۱۱) یادآوری می‌شود که به نظر برخی اردشیر بابکان به گونه تباری موبدزاده بوده است. از این رو، خویشکاری‌های او در راستای زنجیره تباری او بوده است. (ر.ک. جلیلیان ۱۳۹۷: ۱-۱۶)

## زمان و مکان و چرایی ستیز

زمان و مکان در برآورده شدن خویشکاری قهرمان، نقش بی‌بدیلی دارند. (ر.ک. اسماعیل‌پور مطلق ۱۳۹۳: ۲۳) زمان در هستی‌شناسی ایرانی آن قدر ارزشمند است که اهورامزدا برای آنکه بتواند، دشمن جهان آفریده خود را به نبرد فرا بخواند زمان را پیدایی می‌بخشد؛ چراکه بی‌حضور زمان، نبرد میان نیکی و بدی ممکن نیست و با حضور زمان و قرار گرفتن دو سوی ستیز، مکان نیز به‌عنوان عینیت زمان آشکار می‌شود که در اسطوره، هستی یا گیهان نام می‌گیرد و در حماسه‌های ایرانی، ایرانشهر و توران و روم اشاره به مکان‌مندی اسطوره است. در راستای زمان، هزاره و هزاره‌ها نیز در ستیز میان اهریمنان و نیکان اهمیت پیدا می‌کنند. (ر.ک. بهار ۱۳۷۶:

سبب سفر قهرمان، تاخت و تاز اهریمن در قلمرو روشنایی یا همان مکان مقدس (زادگاه قهرمان) است. چنان‌که بهار می‌نویسد: «هرمزد به همه آگاهی دانست که اهریمن هست، برتازد و جهان را به رشک کامگی فروگیرد.» (بهار ۱۳۷۶: ۳۳) در این سخن، دومین صفت اهریمن نیز یادآوری می‌شود که اهریمن رشک کامه و حسود است. در متن‌های اسطوره‌ای، اخلاق و آیین‌های دینی و سیاست، سخت با هم گره خورده‌اند؛ چراکه صفت‌هایی که برای هرمزد و اهریمن به کار می‌روند، دربردارنده‌ی تمام دایره‌ی زندگی فردی و اجتماعی است.

کارنامه‌ی اردشیر بابکان که از روزگار اسکندر و پراکندگی و پریشانی سرزمین‌های ایرانی در دویست و چهل کخدایی یاد می‌کند، در واقع به زمان و مکان از دست رفته نظر دارد. بدین معنا که اسکندر به ایرانشهر تاخته و آن را ویران کرده و در این روزگار است که باید اردشیر به پا خیزد و کشور را از پراکندگی رهایی بخشد؛ چراکه در کارنامه، پیوسته از یک‌خدایی در معنای یکپارچگی کشور سخن می‌رود به‌گونه‌ای که مهم‌ترین هدف اردشیر به انجام رساندن همین کار بوده است. (ر.ک. کارنامه ۱۳۷۸: ۴-۵)

### نیروهای فراطبیعی

روایت زندگانی قهرمان با رخداد‌های ماورایی یا جهان اسطوره‌ها گره خورده است؛ چراکه زندگی قهرمان امری ویژه یا استثنایی و فوق بشری است. کودکی قهرمان سفر، چندان عادی و طبیعی نیست بلکه در اینجا طبیعت و ماورا با هم قهرمانی شگفت می‌آفرینند؛ «چراکه این کودکی نشان‌دهنده‌ی آن است که تجلی خاصی از قاعده‌ی الهی فراگیر در جهان تجسم می‌یابد.» (کمپبل ۱۳۹۸: ۳۲۴)

در روایت کارنامه، زاده شدن اردشیر با تجلی نیروهای آیینی در خواب بابک، پیش‌بینی می‌شود. «پاپک شبی به خواب دید چونان که خورشید از سر ساسان

بتافت و جهان روشنی گرفت.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۷) بدین‌گونه آفریده شدن اسطورهٔ اردشیر از خواب بابک آغاز می‌شود و به پیدایی ساسان می‌رسد. در این روایت، بابک نقش پیر راهنما یا نیروهای یاریگر را به نمایش می‌گذارد و سبب چرخش دایرهٔ بخت و سرنوشت قهرمان می‌شود. «یاری‌رسان می‌تواند به هر گونه‌ای نمود پیدا کند. گاه در چهرهٔ پیر خرد، گاه به صورت الهه.» (رکنی ۱۳۹۳: ۱۳۷)

پس از آنکه بابک، گماردهٔ اردوان اشکانی در استخر (پارس) از خواب‌گزاران (نیروهای یاریگر) می‌شوند که ساسان تبار شاهی دارد و پادشاهی به این تبار باز خواهد گشت، نقش یاریگری و راهنمایی خود را آشکار می‌سازد و از سوی دیگر می‌داند که پارس سرزمین دارای دارایان بوده است (رک: کارنامه ۱۳۷۸: ۹) و همچنین ستمگری اردوان را نیز احساس می‌کند:

به اسطخر بُد بابک از دست اوی که تنین خروشان بُد از شست اوی  
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۶: ۱۳۹)

### از نهانگاه به در آمدن قهرمان

سفر قهرمان دو بخش دارد؛ یکی بخش انتزاعی و خیالی و دیگری، بخش عینی و واقعی. این دو بخش در یک موضوع، یگانه می‌شوند و آن چیزی نیست جز به تصویر کشیدن قهرمانی که نیروهایی از طبیعت و فراطبیعت، او را پشتیبانی می‌کنند؛ چنان‌که بابک در خواب می‌بیند سه آتش بزرگ آیینی در خانهٔ ساسان روشنی به همهٔ جهان می‌پراکنند. (رک: کارنامه ۱۳۷۸: ۷) پس از آنکه رؤیا و خواب، سبب آگاهی یاریگر نسبت به قهرمان می‌شود، یاریگر، قهرمان را از نهانگاه به در می‌آورد تا این سفر در جهان واقعی آغاز گردد. «پاپک شاد بود و فرمود که تن به آبن کن و پاپک فرمود تا دست جامه و پوشاکِ خدای وار بهش آوردند و به ساسان دادند که بپوش.» (همان: ۱۱) یادآوری می‌شود که در کارنامه با چهره‌گردانی قهرمان روبه‌رویم؛ نخست در چهرهٔ ساسان و سپس در پیکر اردشیر و سرانجام قهرمان به رنگ و

روی شاپور و اورمزد در می‌آید، ولی چهره اصلی روایت که متن کارنامه از او اسطوره می‌سازد، فقط اردشیر است. می‌توان گفت که یادآوری روایت از قهرمان در چهره دارای داریان و ساسان، اشاره به جنبه پیشینی این اسطوره دارد؛ چراکه «نخستین وظیفه قهرمان، تجربه آگاهانه مراحل پیشینی چرخه گیهان شناختی است، یعنی شکستن زمان و بازگشت به اعصار پیشین تجلی الهی.» (کمپیل ۱۳۹۸: ۳۲۵)

نکته دیگر در پیوند بابک و ساسان (اردشیر) افرون بر پیوند مینوی (راهنمایی) پیوند تباری آنهاست؛ چراکه اردشیر نوه بابک می‌شود تا این پیوند دوگانه مینوی و گیتیانه برقرار گردد. شاید بتوان در اینجا تعبیر ولادت مجدد را هم به کار برد، اصطلاحی که یونگ صورت‌های مختلفی از آن را به دست می‌دهد. (ر.ک. یونگ ۱۳۶۸: ۶۲) در روایت کارنامه نیز می‌توان پیکرگردانی‌های قهرمان را با ولادت مجدد یونگی بهتر دریافت، به‌ویژه درباره ولادت مجدد اردشیر که رخدادها و برخورد با دیگر شخصیت‌های روایت سبب تغییر می‌شوند؛ البته اگر بتوان این رخدادها را مطابق چیزی دانست که یونگ از آن به مناسک تعبیر می‌کند: «شخص باید شاهد برخی مناسک دگرگونی باشد یا در آن شرکت کند.» (همان: ۶۴)

از آنجا که قهرمان کارنامه می‌باید در آینده نقش بنیان‌گذار را به انجام برساند، زمینه‌ساز خویشکاری او این است که هنرهای ویژه را فرا بگیرد. در همین راستاست که بابک «اردشیر را به فرزندی پذیرفت و گرامی داشت و پرورد و چون به داد و هنگام فرهنگ رسید به دبیری و سواری و دیگر فرهنگ آیدون فرهخت که اندر پارس نامی شد.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۱۱) بدین‌گونه قهرمان آماده می‌شود که دومین خویشکاری خود را آشکار کند؛ وظیفه‌ای که «بازگشت به سطح عادی و روزمره است که باید به‌عنوان انسانی دگرگون‌ساز، خدمت کند.» (کمپیل ۱۳۹۸: ۳۲۵)

یکی از جنبه‌های نمادین که قهرمان سفر آن را باید تجربه کند، زندگی کردن در دل خطر، یعنی دامان دشمن است؛ چنان‌که این مسئله نمونه‌های اسطوره‌ای نیز دارد. می‌توان این مرحله را همان چیزی دانست که سفر به سرزمین‌های اعجاب‌انگیز می‌دانند. (ر.ک. همان: ۳۲۶) درباره اینکه چرا اردوان اشکانی، اردشیر

جوان را به دربار خود فرا می‌خواند، می‌توان گمان بُرد که او از خواب بابک آگاهی یافته و قصد آن داشته که اردشیر از نزدیک زیر نظرش باشد و یا نقشه‌ای برای از میان برداشتنش در ذهن طرح می‌کرده است، اما وضع مطابق خواست اردوان به پیش نمی‌رود، چراکه بحث بر سر تقابل دو گفتمان است؛ در یک سو گفتمان اردوان (اشکانی) است که در پی تثبیت وضع موجود دست و پا می‌زند و از دیگر سو گفتمان تازه اردشیر (ساسانی) است که از دل گفتمان نخست آشکار می‌شود. در روایت *کارنامه*، هرچه از آغاز داستان می‌گذرد نیروهای گوناگون جهان هستی از اردوان دست برمی‌دارند و به اردشیر می‌پیوندند. دوران اسطوره‌ای گمیزش این‌گونه است که در تمام هستی بهره‌ای از نیکی و بدی حضور دارد، چراکه «دو گوهر همزاد، همراه و متضاد... در همه پدیده‌های هستی در پیوند با یکدیگر عمل می‌کنند... وجود این دو گوهر و این دو نیرو است که همه چیز را در جهان به بودن و حرکت وا می‌دارد.» (خنجری ۱۳۷۵: ۲۶) گفتمان اردشیر از روشن شدن دوباره آتش‌های سه‌گانه سرچشمه می‌گیرد و پیداست که گفتمانی آیینی است که تلاش می‌کند در وجه عینی جامعه به صورت پی‌ریزی حکومتی دیگر نمود پیدا کند. نخستین و مهم‌ترین نمود عینی دیگرگونی وضع موجود، پیوستن کینزک یا گلنار در روایت *شاهنامه*، به اردشیر است. گلنار که گویا از همه رازهای اردوان آگاهی دارد و چون به اردشیر می‌پیوندد، راه پیروزی را هم به اردشیر نشان می‌دهد، اما هنوز موانعی بر سر راه وجود دارد.

### تعلیق قهرمان، راهنما، زن

در این مرحله قهرمان بر سر دوراهی قرار می‌گیرد. اگر بگذارد زندگی یا وضع موجود، راه و شیوه او را مشخص کند، نافرجام خواهد بود. قهرمان در چنین موقعیت خطیری باید با نبوغ خود راهی را برگزیند و یاریگران را نیز تشخیص

بدهد و با خود همراه کند. «اسطوره‌ها همگی موافق‌اند که برای روبه‌رو شدن و زنده بیرون آمدن از این تجربه‌ها، باید قابلیت فوق‌العاده داشت.» (کمپیل ۱۳۹۸: ۳۳۱) اردشیر که در برابر اردوان سرکشی کرده محکوم می‌شود، «اردوان اردشیر را به آخور ستوران فرستاد و فرمود که نگر که روز و شب از نزدیک ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان نشوی. اردشیر دانست که اردوان دُش چشمی و بدکامگی را گوید.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۱۹) اردشیر با هوش خارق‌العاده یا همان قابلیت اسطوره‌ای، از اندیشه دشمن آگاه می‌شود و بدین‌گونه است که نخستین یاریگر، گلنار، مجذوب او می‌شود و در پی عاشق شدن گلنار و اردشیر، فرّه نیز به آن دو می‌پیوندد؛ دو یاریگری که یکی این جهانی و دیگری مینوی است. «پس از پشت سر گذاشتن دوران طولانی که قهرمان به‌صورت ناشناس به سر برده است، شخصیت حقیقی‌اش آشکار می‌شود. این حادثه ممکن است موجب بحرانی بزرگ شود؛ چراکه مایه ظهور نیروهایی می‌شود که پیش از آن در زندگی انسان نامکشوف بودند.» (کمپیل ۱۳۹۸: ۳۳۳) حادثه مهم، عشقی است که گلنار را به اردشیر پیوند می‌دهد و از اینجاست که دیگر بابک از داستان خارج می‌شود؛ چراکه بابک نمی‌تواند قهرمان را از تعلیق‌رهایی دهد. (ر.ک. کارنامه ۱۳۷۸: ۱۹-۲۱) این خویشکاری را گلنار که می‌تواند جلوه‌ای از ایزد اسطوره‌ای اشی باشد به دوش می‌گیرد.

«اشی دختر اهورامزدا و خواهر امشاسپندان است. اوست که با خردِ سوشیانت‌ها فراز آید. کسی که اشی او را کامروا کند، بدو خردِ سرشتی بخشد. ای اشی نیک! ای اشی زیبا! ای اشی درخشان! ای که با فروغ خویش شادمانی افشانی! ای اشی! ای آن‌که مردان همراه خویش را فَر نیک بخشی... مردانی که تو یاورشان باشی در کشوری با خوراک‌های فراوان، فرمانروایی کنند.» (اوستا ۱۳۷۹ ج ۱، یشت‌ها: ۴۶۷-۴۶۸)

ویژگی‌هایی که در یشت‌ها برای اشی (و آناهیتا) آمده در خویشکاری‌های گوناگون گلنار نیز نمودار می‌شوند. سرانجام گلنار «روزی که اردشیر به ستورگاه نشسته و

تنبور می‌زد و سرود و دیگر خرّمی می‌کرد، به اردشیر ویاوان شد.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۲۳) بدین گونه است که اردشیر با موسیقی و خرّمی کردن، دل گلنار را می‌رباید و او را عاشق یا ویاوانی می‌کند. می‌توان گفت، این هنر اردشیر، اشاره به همان قابلیت غریبی است که قهرمانان در وجود خود دارند و به نابهنگام آن را به جلوه در می‌آورند. چنین است که «پس از گذر لحظه بی‌نظمی و فاجعه ظاهری، ارزش خلّاق جدید در نظر می‌آید و جهان باشکوهی و رای تصوّر دوباره شکل می‌گیرد.» (کمپیل ۱۳۹۸: ۳۳۳) در این میان نیروهای بازدارنده نیز دست از خویشتکاری منفی خود بر نمی‌دارند، اما دچار تعلیق و سرگردانی می‌شوند تا سرانجام یا محو می‌شوند و یا به وضعیت دیگری تبدیل می‌گردند.

در روایت کارنامه، نقش زن بسیار برجسته است؛ چه در چهره گلنار و چه در پیکر دیگر زنان که با گسترش داستان یکی پس از دیگری نمود پیدا می‌کنند. چنان‌که گفته شد با حضور زن در روایت، فره نیز آشکار می‌شود و در پی اردشیر و گلنار به پیکره قوچی زیبا (ر.ک. کارنامه ۱۳۷۸: ۲۹۵) روانه می‌گردد آن‌گاه که به سوی پارس و دریا رهسپار می‌شوند. از این رو، می‌توان پیوند فره و گلنار را در اسطوره آناهیتا نیز جست‌وجو کرد، به‌ویژه آنکه ساسانیان پیوند آیینی با آتشکده آناهیتا در استخر پارس دارند. (ر.ک. جلیلیان ۱۳۹۷: ۱-۱۴) همچنین در راستای پیوند نجات‌دهنده و آناهیتا می‌خوانیم که:

«فره زردشت را اندر دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان فره که ایزد ناهید است سپرده‌اند. گویند که سه چراغ اندر بن دریا بدرخشد به شب آنها را همی‌بینند. یکی یکی، چون ایشان راه، زمانه خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسه شود و او را فره اندر تن آمیزد، آستن شود. ایشان یکی یکی، به زمانه خویش چنین زاده شوند.» (بهار ۱۳۷۶: ۱۸۸)

همچنین ایزد آناهیتا در *اوستا* پیروزی ده بزرگان و پهلوانان و پادشاهان است و در هنگامی که آنان با دشمنی هراس‌انگیز روبه‌رو می‌شوند، از آناهیتا خواستار یاری

می‌شوند. (ر.ک. / اوستا ۱۳۷۹، ج ۱ یشت‌ها، آبان‌یشت: ۳۰۱-۳۲۲) و این ایزد تنها به نیکان یاری می‌رساند و بر دشمن پیروزشان می‌کند.

کنیزک کارنامه یا گلنار شاهنامه (اشی، آناهیتا) با چنین نقشی و خویشکاری‌ای است که اردشیر را به گریختن و رهایی بر می‌انگیزد. در روایت کارنامه، نخستین کسی که از سرزمین دشمن می‌گریزد، کنیزک است، چراکه به راز رهایی پی برده است؛ «کنیزک آن سخن چونش به اردوان گفتند، اندر شب... پیش اردشیر بازگفت، اردشیر چون آن سخن شنود، منش به گریختن از آن جا نهاد و به کنیزک گفت که اگر منش، با من راست و یگانه هست... بشویم.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۲۹) افزون بر معنای اسطوره‌ای یاریگر بودن گلنار در روایت کارنامه، معنای دیگری هم در نقش این زن نهفته است؛ اینکه گلنار دیگر از نظر منش و اندیشه، بالغ شده است و این کار او یادآوری آیین اسطوره‌ای تشرّف است؛ چراکه در این مراسم دختر را «به یک آبگیر یا نهر آب جاری می‌برند... از آن به بعد آن دختر به‌عنوان یک زن در جامعه پذیرفته می‌شود.» (الیاده ۱۳۹۴: ۱۰۱) رفتار گلنار در این روایت، از گونه‌ای پارادوکس حکایت می‌کند. او از یک سو باید نسبت به اردوان که خواجه اوست وفاداری کند و از سوی دیگر، خویشکاری رهایی‌بخشی زن، او را وا می‌دارد که خطر کند.

«بسیاری از مادر - ایزدان گذشته‌های دور در شمار خدایانی بودند زندگی‌بخش و در عین حال آفریننده مرگ، پرستندگان‌شان هم نیز ظاهراً آنان را آمیزه‌ای از عواطف عشق و ترس، اعتماد و ترس، تحسین و تنبیه، کام‌جویی و نفرت می‌پنداشته‌اند و مردان نیز در سراسر تاریخ، این صفات را با نگاره زن آمیخته‌اند.» (وارنر ۱۳۷۸: ۳۸) با توجه به سخن اردشیر خطاب به گلنار که از فرّه ایزدی یاد می‌کند و یاری و رهایی‌بخشی فرّه را به میان می‌آورد، (ر.ک. کارنامه ۱۳۷۸: ۲۹) گویی پارادوکس رفتاری کنیزک کنار می‌رود و خویشکاری آیینی او چیرگی می‌یابد. خویشکاری‌اشی گونه کنیزک سبب می‌شود که از گنج، اردوان آنچه نشانه پادشاهی است، جز



تاج که داده‌ اهورامزداست، برمی‌دارد؛ «از گنج اردوان شمشیر هندی و زین زرین و کمر میش‌سر و افسار زرین و جام زرین به گوهر و درهم آگنده و زره و زین‌افزار پیراسته و بسیار و بسی چیزهای دیگر ستد، به پیش اردشیر آورد.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۳۱) در راستای کار گلنار، اردشیر نیز دو اسپ ویژه‌ اردوانی بر می‌گزیند و بدین‌گونه هر دو سوار می‌شوند و رهسپار سرزمین پارس یا همان سرزمین قدسی اسطوره‌ای این روایت می‌شوند. گویی نشان‌های پادشاهی از پایتخت اردوان اشکانی، ری (به روایت شاهنامه ۱۳۸۹، ج ۶: ۱۴۴)، «مرکز روحانیت ایران قدیم و مسُغان» (پوردادو ۱۳۸۴: ۲۵) به پارس، سرزمین ساسانی جابه‌جا می‌گردند.

### قهرمان در نقش پهلوان و جنگجو

قهرمان از سرزمینی که به‌گونه‌ای در آن گرفتار شده است، می‌گریزد؛ چراکه او می‌داند بازگشت به سرزمین اصلی خود، به معنای به انجام رساندن خویشکاری آیینی رهاسدگی و زمینه‌ساز بازگشت زمان آرامش است. (ر.ک. کمپل ۱۳۹۸: ۳۳۷) در راه بازگشت، نیروهایی، چه طبیعی و چه فرا طبیعی او را یاری می‌رسانند؛ «چرا که قهرمان اسطوره‌ای، قهرمان اموری که واقع شده‌اند نیست، بل قهرمان چیزهایی است که در حال شدن هستند.» (همان: ۳۳۹) در راه برگشتن، هم سختی‌ها آشکار می‌شوند و هم نشانه‌هایی که انگشت اشاره به مقصد قهرمان دارند؛ «ایدون به دیهی آمد و اردشیر ترسید که مگر مردم ده ببیند، شناسند و گرفتار کنند، دو زن نشسته دید... آن زن بانگ کرد که مترس اردشیر، کی بابکان ار تخمه ساسانیان، ناف دارای شاه، چه، رسته‌ای از هر بد، کس تو را نتوان گرفتن و تو را خدایی ایران‌شهر بسیار سال باید کردن.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۳۳) نشانه‌هایی که یاریگران می‌دهند هم بسیار دقیق و کامل هستند و هم دلیری و آگاهی می‌دهند؛ «بشتاب تا به دریا، و چون نیز دریا

به چشم بینید مپایید، چه چونت چشم به زره افتد، از دشمنان بی‌بیم باشی. اردشیر خرم بیود و از آنجا برفت.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۳۵) مینوی خرد زیستن در بیم و ترس را بدتر از مرگ دانسته است. (ر.ک. مینوی خرد ۱۳۸۵: ۴۰) این دومین باری است که از نقش زن یاد می‌شود با آنکه هنوز گلنار همراه اردشیر در حال تاختن به سوی پارس است، اما این بار، گره کار قهرمان به دست دیگر نشانه‌های راه (زنانِ دیگرِ روایت) باز می‌شود.

گفتمانی که به میدان نبرد کشیده شده پیوسته در تلاش است که چیرگی خود را همچنان استوار نگه دارد؛ چنان‌که اردوان و نیروهایش در پی اردشیر و گلنار می‌تازد، ولی هیچ نشان و خبر شادی‌بخشی نمی‌بیند و نمی‌شنود. گویی همه‌چیز و همه‌کس از او برگشته است. اردوان پیوسته در حال پرسش است. مردمی که در راه می‌بیند گویی همه نیروهای اردشیر هستند، چنان‌که می‌گویند: «بامداد چون خورشید تیغ برآورد، ایدون چون باد تندرو بگذشتند. ایشان را قوچی بسیار ستر از پس همی دوید که از آن نیکوتر بودن نشایست.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۳۷-۳۹) روایت در اینجا شخصیت سومی را با اردشیر و کنیزک همراه می‌کند که قوچ (فرّه) است. در روایتی که آمد، در کنار این سه‌گانه، نیروهای نیک اهورایی دیگری نیز حضور می‌یابند؛ خورشید که ایزد پیمان و داوری و مهر است (ر.ک. اوشیدری ۱۳۷۸: ۴۱-۴۲) و باد (وایو) هم «نام ایزد جنگ است... وای به هرمزدی و اهریمنی تقسیم می‌شود که وای نیک یا رام و وای بد یا آستویهاد نام دارند. فضای میان جهان روشنی و تاریکی به این دو وای تعلق دارد.» (بهار ۱۳۷۶: ۴۰) اردوان در راه رسیدن به اردشیر به کاروانی می‌رسد، پاسخی که کاروانیان به اردوان می‌دهند، روشن‌کننده گام دوم یکی شدن فرّه و اردشیر است؛ «میان شما و ایشان، زمین سی فرسنگ است. ما را ایدون سهست که یکی از ایشان سواران، قوچی بس بزرگ و چابک با او به اسب نشسته بود.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۴۱) اردوان از دستور خود می‌پرسد که معنای

سخن کاروانیان چیست؟ و دستور هم به اردوان خبری بس نگران‌کننده می‌دهد که اردشیر، فره‌مند شده است. اردوان «پس از آن سپاه و گُند آراست و با پسر خویش به پارس گرفتن اردشیر را آمد.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۴۳)

اردشیر در پارس که سرزمین مینوی اوست، می‌خواهد وضع موجود (ملوک‌الطوایفی) را دیگرگون سازد. از این رو، نبردهای سهمگین از اینجای روایت می‌آغازد؛ «اژدهایی که باید او بکشد دقیقاً همان وضع موجود است که هیولاش شده است... قهرمان از گمنامی سر برون می‌آورد ولی دشمن، بزرگ است و آشکارا بر مسند قدرت تکیه زده است.» (کمپیل ۱۳۹۸: ۳۳۹)

قهرمان در ساختار پژوهش اسطوره‌شناسی کمپیل پس از پایان نقش جنگجویی به نقش عاشقی پای می‌گذارد، ولی در روایت کارنامه این دو نقش در هم آمیخته هستند. در این میان نقش پهلوانی کارنامه بر نقش عاشقی آن چیرگی دارد و می‌توان گفت که این چیرگی داشتن، ویژگی آثار حماسی است. در آثار حماسی نقش زنان بیشتر در ژرف‌ساخت و کمتر در روساخت داستان جلوه می‌کند، اما به هر روی در روایت کارنامه این نقش بسیار تعیین‌کننده آینده قهرمان نشان داده شده است. اردشیر با مجذوب کردن کنیزک اردوان گویی تمام نیروی ماورایی او را نیز جذب کرده است، چراکه «قدرت و اقتداری که از چنگ دشمن به در آمده، آزادی که از بدخواهی و غبار هیولا، رها شده... همه در نماد یک زن متجلی می‌شوند.» (همان: ۳۳۴)

«زن... همان عروسی است که از چنگ پدر حسود به درش می‌برند و همان باکره‌ای است که از دست عاشق ناپاک رهایی‌اش می‌کنند؛ او نیمه دیگر قهرمان است.» (همان: ۳۴۴) میوه عشق که در روساخت داستان اردشیر نمود چندانی ندارد، در بخش پایانی کارنامه، یعنی در روایت عشق شاپور به دختر مهرک انوشگ‌زادان به خوبی خود را نشان می‌دهد. این عشق نیز هم با سرنوشت و سیاست اردشیر گره

خورده و هم با شاپور و کشور ایران؛ چراکه کید هندی پیش‌بینی کرده بود که اگر در میان دو خاندان ساسانی و مهرکِ انوشگ‌زادان پیوندی و ازدواجی صورت نگیرد، ایرانشهر به وحدت سیاسی نمی‌رسد. (ر.ک. کارنامه ۱۳۷۸: ۱۱۱-۱۲۷)

### تشرّف به سرزمین و دریای پارس

در *کارنامه اردشیر بابکان* در آغاز داستان از بابک سخن می‌رود که گمارده اردوان اشکانی در شهر استخر است. (همان: ۵) از سوی دیگر با توجه به منابع تاریخی، ساسان پرده‌دار آتشگاه آناهیتای استخر بوده است. بر این پایه می‌توان نتیجه گرفت که هم بابک و هم تبار ساسانیان با شهر استخر و پارس و پرده‌داری آتشگاه آناهیتا گره خورده است. در این باره طبری می‌نویسد که «ساسان سرپرست آتشکده اصطرخ بود که آن را آتشکده آناهید می‌گفتند.» (همان: ۲۵۲، به نقل از جلد دوم *تاریخ طبری*) و به گفته برخی از منابع اردشیر نه نوه بابک، بلکه «پسر بابک پسر ساسان کوچک... پسر ساسان بزرگ... بود.» (همان: ۲۷۲، به نقل از *اخبار الطوال*)

پیوند اردشیر و آناهیتا در روایت *کارنامه* از اینجا آشکار می‌شود که می‌خوانیم: «زن بانگ کرد که مترس اردشیر کی بابکان از تخمه ساسان ... بشتاب تا به دریا و چون نیز دریا به چشم بینید... از دشمنان بی‌بیم باشی، اردشیر خرم بود و از آنجا به شتاب برفت.» (همان: ۳۳-۳۵) از این رو، می‌توان گفت که مقصود از دریا از نظر ژرف‌ساخت اساطیری در روایت *کارنامه*، می‌تواند ایزد آب‌ها، آناهیتا، نیز باشد؛ چراکه در اسطوره‌های ایرانی، دریا و آب و رود با ایزد آبان در پیوند بوده است و این پیوند در *اوستا* به فراوانی به چشم می‌خورد و یکی از یشت‌های بزرگ، ویژه اردویسور آناهیتاست. بزرگان و پهلوانان و پادشاهان اسطوره‌ای برای رسیدن به فره و پیروزی به درگاه آناهیتا رهسپار می‌شده‌اند. برای نمونه *اوستا* روایت می‌کند که «کی خسرو، پهلوان سرزمین ایرانی و استوار دارنده کشور، در کرانه دریاچه ژرف

و پهناور چیچست... از وی خواستار شد: ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای توانترین! مرا این کامیابی بخش که بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها شوم... آردویسور آناهیتا... او را کامیابی بخشید.» (اوستا ۱۳۷۹، ج ۱، یشت‌ها: ۳۰۶) بر این پایه می‌توان گفت که اردشیر برای آنکه بتواند فره کیانی را به دست آورد و بر دشمن پیروز شود و به تشرّف پادشاهی برسد، می‌بایست به دیدار آتشفشان آناهیتا در پارس که سرزمین پدری اوست، می‌رفت.

از دیدگاه اسطوره‌شناسی یکی دیگر از اشارت‌های رهسپاری اردشیر به سرزمین پارس، رفتن به خانه پدری است. به گفته کمپبل «قهرمانی که از پدر برکت یافته، بازمی‌گردد تا نماینده پدر در میان انسان‌ها باشد؛ چه معلم باشد و چه امپراتور، کلامش قانون است.» (کمپبل ۱۳۹۸: ۳۴۸) دیگر اینکه پارس از دوران هخامنشی پیوسته سرزمین مرکزی ایران به شمار می‌رفته است و پادشاهان هخامنشی هنگامی که سرزمین‌ها را بر می‌شمارند و جایگاه ارجمندی آنها را نشان می‌دهند، نخست نام پارس را سرحلقه ساتراپ‌ها قرار می‌دهند. (رک. بریان ۱۳۷۹: ۳۹۳-۳۹۴) از اینجاست که اردشیر پیونددهنده ساسانیان و هخامنشیان است؛ «اردشیر خود را پسر ساسان، بنیان‌گذار دودمان می‌دانست و ساسان نیز به نوبه خود با دارا (داریوش سوم) پیوند داشت و ساسانیان او را از طریق روایت پهلوی اسکندر می‌شناختند.» (ویسهوفر ۱۳۹۶: ۲۱۲)

بدین‌گونه دریای روایت *کارنامه اردشیر بابکان* که نقش پشت و پناه دارد، دریای پارس است. «اردشیر راه دریابار گرفت و ایدون چون همی شد چند مرد از پارس که از اردوان مُستگر بودند، ایشان، خواسته و تن خویش پیش اردشیر داشته و یگانگی و فرمان‌برداری پدیدآیندند.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۴۵) با آشکار شدن دریا، فضای روایت از فضای حماسی به فضایی آیینی و دینی دگرگون می‌شود. گویی در اینجا آتشکده آناهیتاست که اردشیر به آن مشرف شده است. اردشیر به مردم خود فرمان ایستادن و ماندن می‌دهد «و خود به بار دریا شد، چونش دریا به چشم بدید اندر

یزدان سپاس‌داری انگارد.» (کارنامه ۱۳۷۸: ۴۷) اردشیر در این هنگام دو کار نمادین دیگر برای کرفه یا خویشکاری دینی نیز به انجام می‌رساند؛ «آنجا روستایی بوخت اردشیر نام، نهاد و آتش بهرام بر دریا فرمود نشاستن.» (همانجا) به نظر می‌رسد در این هنگام که اردشیر یقین قلبی پیدا می‌کند که دیگر به مرتبه‌های و فره‌مندی رسیده، هم نام بوخت اردشیر را برای نخستین آبدی خودساز، برمی‌گزیند و هم آتش ویژه و پشتیان خود، آتش بهرام را در کنار دریا روشن می‌کند. با تشرّف به دریابار، اردشیر روحیه خود و هواخواهان را به اوج می‌رساند و بدین‌گونه نبرد بزرگش را با اردوان آغاز می‌کند و سرزمین پدری خود را باز پس می‌گیرد؛ «به کارزار با اردوان آمد و آن سپاه اردوان همگی کشت و خواسته و ستور و بُنه ازش بستند و خود به استخر نشست.» (همان: ۴۹) از این هنگام است که اردشیر از نقطه مرکزی سرزمین خود، متوجه گرفتن دیگر شهرها و سرزمین‌های ایرانِ ملوک الطوائفی می‌شود. «کرمان و مُکرستان و پارس، کُسته کُسته، سپاه به بسی مره گرد کرد و به کارزار اردوان آمد. چهار ماه، هر روز کارزار و زنش بسیار بود. اردوان از کُسته کُسته، چون از ری، دماوند، دیلمان و پتسخوارگر، سپاه و آخور خواست. از آن چون خُره کیان با اردشیر بود، اردشیر پیروزی یافت.» (همان: ۴۹) این نخستین باری است که روایت از داشتن فره کیانی اردشیر آشکارا سخن می‌گوید. گویی تشرّف به آتشگاه آناهیتا او را فره‌مند ساخته است و همه نشانه‌های پادشاهی از آن او می‌شود.

### نتیجه

کارنامه اردشیر بابکان روایت کم‌رنگ شدن اندیشه ملوک الطوائفی اشکانی را در برابر خواست نیروهای هواخواه ساسانی در نمایشی از رخداد‌های طبیعی و فراطبیعی با رویکرد اسطوره‌سازی گسترش می‌دهد. مردم به جان آمده و فرزندان

و پهلوانان از دل تاریکی و ظلمت به در می‌آیند و همراه قهرمان می‌شوند و در زنجیره‌ای از جنگ و گریزها و شکست و پیروزی‌ها، هم توفیق می‌یابند که اردوان را از میان بردارند و هم اندیشه ملوک‌الطوایفی را که حاصل آن پریشانی و ویرانی کشور بوده است، به اندیشه‌ای قدرتمند و یگانه و متحد تبدیل کنند. در این روایت، هر یک از شخصیت‌های داستان در فضایی از باورهای آیینی اسطوره‌ای در نقش ویژه خود به قهرمانی ملی چهره‌گردانی می‌کنند؛ کنیزک با خویشکاری ایزدانی چون آشی و آناهیتا قهرمان داستان را تا دریا که پشت و پناه اوست می‌رساند؛ دو برادر بزرگ و بُرزاتور در نقش یاریگرانی فرزانه در هنگامی که قهرمان دچار سرگشتگی شده، با نقشه ظریف و دقیق خود سبب تغییر رفتار پهلوانی اردشیر می‌شوند و نماد بت‌پرستی و گمراهی دینی، آرذهای هفتان بوخت، را از میان بر می‌دارند و زمینه روشنایی جهان می‌شوند و آبادی و دادگری را رواج می‌دهند.

## کتابنامه

- اخوانی، سعید و فتانه محمودی. ۱۳۹۷. «مطالعه تطبیقی در اساطیر ایران و شرق دور»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۱۴. ش ۵۳. صص ۴۱-۸۲.
- اسماعیل پور مطلق، ابوالقاسم. ۱۳۹۳. اسطوره بیان نمادین. چ ۴. تهران: سروش.
- الیاده، میرچا. ۱۳۹۴. آیین و نمادهای تشرف. ترجمه مانی صالحی علامه. چ ۲. تهران: نیلوفر.
- اوستا. ۱۳۷۹. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. چ ۵. تهران: مروارید.
- اوشیدری، جهانگیر. ۱۳۷۸. دانش‌نامه مزدیسنا. چ ۲. تهران: مرکز.
- بریان، پی‌یر. ۱۳۷۹. تاریخ امپراتوری هخامنشیان. ترجمه مهدی سمسار. چ ۳. تهران: زریاب.
- بندهش هندسی. ۱۳۸۸. تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. پژوهشی در اساطیر ایران. چ ۲. تهران: آگه.

- بهرامیان، سجّاد. ۱۳۹۸. «اردشیر بابکان از آرگبدی تا شاهنشاهی»، فصلنامه جنّدی‌شاپور. دانشگاه شهید چمران اهواز. س ۵. ش ۱۸. صص ۷۶-۴۹.
- بهمنی، کبری و آزاده نیرومند. ۱۳۹۱. «رویگردی روان‌شناسانه به سفر سه قهرمان اساطیری (هرکول، رستم، اسفندیار)»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، س ۸. ش ۲۸. صص ۱۰۸-۴۴.
- پورداد، ابراهیم. ۱۳۸۴. گات‌ها. چ ۲. تهران: اساطیر.
- جلیلیان، شهرام. ۱۳۹۷. «اردشیر بابکان و خدا بانو آناهیتا»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران. دانشگاه الزهراء. س ۲۸. ش ۳۷. صص ۵۶-۳۵.
- خنجری، خداداد. ۱۳۷۵. بینش زرتشت. چ ۱. تهران: تهران.
- راشد محصل، محمد تقی و سیده فاطمه موسوی. ۱۳۸۹. «بررسی عناصر داستانی در متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان». کهن‌نامه ادب پارسی. س ۱. ش ۱. صص ۲۴-۱.
- رکنی، آرمیدخت. ۱۳۹۳. سرنمون‌های سفر قهرمان. چ ۱. تهران: ره‌آورد مهر.
- زارع، زینب و حسین آقاحسینی. ۱۳۹۴. «تحلیل ساختار طرح داستان اردشیر بابکان»، مجموعه مقاله‌های دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی. دانشگاه محقق اردبیلی. صص ۱۷-۱.
- سید حسینی، رضا. ۱۳۷۶. مکتب‌های ادبی. چ ۱۱. تهران: نگاه.
- طاهری، محمد و حمید آقاجانی. ۱۳۹۲. «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپبل در هفت‌خوان رستم». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۹. ش ۳۲. صص ۱۲۲-۱۰۲.
- طبری، محمدبن جریر. ۱۳۵۲. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. چ ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۹. شاهنامه. چ ۳. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کارنامه اردشیر بابکان. ۱۳۷۸. ترجمه و آوانویسی بهرام فره‌وشی. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- کارنامه ساسانیان؛ گزیده بخشی از تاریخ بلعمی. ۱۳۴۹. به کوشش بدیع‌الله دبیری‌نژاد، چ ۱. اصفهان: ثقفی.
- کالر، جان‌اتان. ۱۳۸۲. نظریه ادبی. ترجمه فرزانه طاهری. چ ۱. تهران: مرکز.
- کمپبل، جوزف. ۱۳۹۸. قهرمان هزار چهره. برگردان شادی خسرو پناه. چ ۹. تهران: گل آفتاب.
- مینوی خرد. ۱۳۸۵. ترجمه احمد تفضلی، چ ۴. تهران: توس.



س ۱۷ - ش ۶۴ - پاییز ۱۴۰۰ - اسطوره‌شناختی چگونگی و چرایی سفر قهرمان در ۶۵

وارنر، رکس. ۱۳۷۸. *دانش‌نامه اساطیر جهان*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق. ج ۲. تهران: اسطوره.

ویسهوفر، یوزف. ۱۳۹۶. *ایران باستان*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. ج ۱۳. تهران: ققنوس.

یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۶۸. *چهار صورت مثالی*. ترجمه پروین فرامرزی. ج ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.

## References

- Akhavani, Saeed and Mahmoudi, Fatane. (2018/1397SH). "Motāle'-ye Tatbīqī dar Asātīr-e Irān va Šarq-e dūr". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Year 14. No. 53. Pp. 41-82.
- Avesta*. (2000/1379SH). Explained By. Jalil Doostkhah. 5<sup>th</sup> ed. Tehran: Markaz.
- Bahar, Mehrdad. (1997/1376SH). *Pažuhešī dar Asātīr-e Irān*. 2<sup>nd</sup> ed. Tehran: Āgah.
- Bahmani, Kobra and Niroumand, Azade. (2012/1391SH). "Rūykardī Ravān-šenāsāne be Safar-e Se Qahramān (Herkul, Rostam, Esfandiār)". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Year 8. No. 28. Pp. 44-108.
- Bahramian, Sajjad. (2019/1398SH). "Ardešīr Bābakān az Argbadī tā Šāhanšāhī". *Fasl-nāme-ye Jondīšāpūr*. Year 5. No. 18. Pp. 49-76.
- Bondaheš-e Hendī*. (2009/1388SH). Tr. By. Roqayeh Behdadi. 2<sup>nd</sup> ed. Tehran: Pažūhešgāh-e Olūm-e Ensānī va Motāle'at-e Farhangī.
- Briant, Prierre. (2000/1379SH). *Tārīx-e Emperatūrī-ye Haxāmanešī*. Tr. By. Mahdi Semsar. 3<sup>rd</sup> ed. Tehran: Zaryāb.
- Campbell, Joseph. (2019/1398SH). *Qahramān-e Hezār Čehre (The hero with a thousand faces)*. Tr. By Shadi Khosrow Panah. 9<sup>th</sup> ed. Tehran: Gol Āftāb.
- Culler, Jonathan. (2003/1382SH). *Nazarie-ye Adabiī (Literary Theory)*. Tr. By. Farzane Taheri. Tehran: Markaz.
- Eliade, Mircea. (2015/ 1394SH). *Ā'in va Namādhā-ye Tašarrof (Rites and symbols of initiation)*. Tr. By. Mani Salhi Allame. 2<sup>nd</sup> ed. Tehran: Niloofar.
- Esmailpour Motlagh, Abolqasem. (2014/1393SH). *Ostūre Bayān-e Namādīn*. 4<sup>th</sup> ed. Tehran: Soroosh.
- Ferdowsi, Abolqasem. (2010/1389SH). *Šāhnāme*. 3<sup>rd</sup> ed. Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.
- Jalilian, Shahram. (2018/1397SH). "Ardešīr Bābakān va Xodā Bānū Ānāhit". *Fasl-nāme-ye Elmī- Pažūhešī-ye Tārīx-e Eslām va Irān*. Alzahra University. Year 28. No. 37. Pp. 35-56.
- Jung, C.G. (1989/1368SH). *Čāhār Sūrat-e Mesālī (Four archetypes)*. Tr. By. Parvin Faramarzi. 1<sup>st</sup> ed. Mashhah: Āstān-e Qods-e Razavī.
- Kārnāme-ye Ardešīr-e Bābakān*. (1999/1378SH). Tr. By. Bahram Faravashi. 2<sup>nd</sup> ed. Tehran: Enteshārāt-e Dānešgāh-e Tehrān.

*Kārnāme-ye Sāsāniyān, Gozīde-ye Baxšī az Tārīxe Bal'amī*. (1970/1349SH). Explained By. Badiollah Dabiri Nejad. 1<sup>st</sup> ed. Esfahan: Saqafi.

Khanjari, Khodadad. (1996/1375SH). *Bīneš-e Zartošht*. 1<sup>st</sup> ed. Tehran: Tehran.

*Mīnū-ye Xerad*. (2006/1385SH). Tr. By Ahmad Tafazzoli. 4<sup>th</sup> ed. Tehran: Toos.

Oshidari, Jahangir. (1999/1378SH). *Dāneš-nāme Mazdyasnā*. 2<sup>nd</sup> ed. Tehran: Markaz.

Pourdavoud, Ebrahim. (2005/1384SH). *Gāthā*. 2<sup>nd</sup> ed. Tehran: Asatir.

Rashed Mohasel, Mohammad Taghi and Mousavi, Seyyede Fateme. (2010/1389SH). "Barresī-ye Anāsor-e Dastānī dar Matn-e Pahlavī-ye Karnāme-ye Ardešīr-e Bābakān". *Kohan-nāme-ye Adab-e Fārsī*. Year 1. No. 1. Pp.1-24.

Rokni, Azarmidox. (2014/1393SH). *Sarnemūnhā-ye Safar-e Qahramān*. 1<sup>st</sup>ed. Tehran. Rahāvard-e Mehr.

Seyyed Hosseini, Reza. (1997/1376SH). *Maktabhā-ye Adabī*. 11<sup>th</sup> ed. Tehran: Negah.

Tabari, Mohammad ebn-e Jarir. (1973/1352SH). *Tārīx-e Tabarī*. Tr. By Abolqasem Payande. Vol. 2. 1<sup>st</sup> ed. Tehran: Bonyād-e Farhang-e Īrān.

Taheri, Mohammad and Aqajani, Hamid. (2013/1392SH). "Tabīn-e Kohan Olgū-ye Safar-e Qahramān Bar Asās-e Ārā-ye Jung and Campbell Dar Haft Xan-e Rostam". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Year. 9. No. 32. Pp. 102-122.

Warner, Rex. (1999/1378SH). *Dāneš-nāme-ye Asātīr-e Jahān (Encyclopedia of world mythology)*. Tr. By Abolqasem Esmeilpour. 2<sup>nd</sup> ed. Tehran: Ostūre.

Wiesehofer. Josef. (2017/1396SH). *Īrān-e Bāstān (Ancient Persia)*. Tr. By Morteza Saqebfar. 13<sup>th</sup> ed. Tehran: Qoqnoos.

Zare, Zeynab and Aqa Hosseini, Hossein. (2015/1394SH). "Tahlīl-e Sāxtār-e Tarh-e Dāstān-e Ardešīr Bābakān". *Majmū'e Maqālehā-ye Dahomīn Hamāyeš-e Beinolmelalī-ye Tarvīj-e Zabān va Adabiyāte Fārsī*. Mohaqeq Ardebilī University. Pp. 1-17.